

اسلام و مالکیت

یثرب (شهر مدینه) و اطراف جزیره ، و پس از رواج تجارت در مکه و دیگر شهرها چون پول بدست عده‌ای آمد قروض ربوی شایع شد و سرمایه داران عرب طرق ربا خواریرا از یهودیان می‌آموختند چون اینها بودند که در جذب ثروت از راه ربا و مانند آن مهارت خاصی داشتند ، و بیشتر اشخاص معتبر از یهود و دیگر سرمایه داران با سود کمتر بقرض می‌گرفتند و بدیگران با سود مضاعف که گاهی چندین برابر اصل میشد بقرض میدادند .

با توجه بشیوع ربا خواری و قدرتی که اسلام و تحریم ربا سرمایه داران ربا خوار بخصوص در جزیره العرب و در دو شهر مکه و یثرب که محل و مرکز طلوع اسلام بود ، داشتند ، تحریم کلی و قطعی معاملات ربوی و الغاء سودهای آن ، مانند الغاء مالکیت مطلق ارضی ، یکی از فروع انقلاب بیسابقه فکری و اجتماعی و اقتصادی اسلام است .

۱- آیاتی از قرآن این خوی و پیشه مخصوص یهود را بیان کرده : یکی از این آیات آیه - ۶۲ - سوره مائده است : «وتری کثیراً منهم یسارعون فی الائم و العدوان و اکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون» بسیاری از اینها (یهود) راهی بینی در گناه و ستمگری و سحت خواری خاص خود ، پیشی میگیرند (سحت مال حرام فلاکت بار ، بنیانکن ، از هستی ساقط کننده) چه زشت است ساخت و سازهاییکه میکنند. دیگر آیه ۱۶۱ سوره نساء «واخذهم الربا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للمکفرین منهم عذاباً الیماً» و گرفتار آنها ربا را با آنکه از آن نهی شدند ، و خوردن آنها اموال مردم را بباطل ، و آماده کردیم برای کافران عذاب دردناکی را .

اسلام و مالکیت

چنانکه از مضمون آیات قرآن راجع به ربا استفاده می‌شود حکم تحریم آن یکباره و دفعی نبوده؛ نهی قطعی از ربا مانند دیگر احکامیکه مخالف عادات و رسوم ریشه‌دار آن زمان بوده است، بعد از آماده کردن افکار و توجه به خطرات و زشتی‌های آن اعلام شده (مانند تحریم قطعی شرابخواری). یکبار در ضمن نکوهش روش و اعمال یهودیان ربا خواری منهی آنها را تذکر می‌دهد و مسلمانان را بزرشتی این عمل متوجه می‌سازد؛ آیه ۱۶۱، سوره نساء

در مرحله دیگر مورد خطاب مردم متصف با ایمانند در این خطاب صریحاً از ربا خواری مضاعف (سود بر سود و سرمایه) نهی نموده، تهدید کرده، بر حذر داشته: «یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون، واتقوا النار التي اعدت للكافرين - آیه ۱۳۰، ۱۳۱، آل عمران^۲ در آخرین مرحله، قرآن در آیات متوالی، پس از تمثیل و تهدید و وعید، حکم قطعی اقسام و انواع ربا و الفاعل سرمایه‌های ربوی را اعلام فرموده:

«الذین یأکلون الربوا، لایقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه»

۱ - نص آیه و ترجمه آن در پا صفحه سابق ذکر شده.

۲ - «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید (عشیر باشید) ربا را

اضعاف مضاعف (سود بالای سود) نخورید، و از خداوند پیر و گیرید. باشد که رستگار شوید، و از آتشیکه برای کافران آماده شده پیر هیزید». در این آیه از ربا خواری بصورت سود مضاعف نهی شده و بادوام «اتقوا» اعلام خطر نموده، و ترک آنرا از موجبات رستگاری بیان کرده.

اسلام و مالکیت

الشيطان من المس ؛ ذاك بانهم قالوا ؛ انما البيع مثل الربوا ؛
واحل الله البيع وحرم الربوا ؛ فمن جائه موعظة من ربه فانتهى
فله ما سلف وامره الى الله ؛ ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها
خالدون . يمحق الله الربوا ويربى الصدقات والله لا يحب كل
كفارائيم آية ۲۷۵ ، ۲۷۶ سورة بقره . ۱

۱ - « آنها نیکه ربا میخورند قیام نمیکنند ؛ مگر مانند
کسیکه شیطان در اثر تماس ویرا دچار خبط و اختلال کرده . این
(خبط و اختلال، و وضع روحی) برای آنستکه میگویند ؛ بیع همانا
چون ربا است ، با آنکه خداوند بیع را حلال و ربا را حرام کرده .
پس هر آنکسی که پسندی از پروردگارش باورسد و باز ایستد ، آنچه
گذشته است برای او و کارش را گذارد بخداست ، و کسانیکه بکار گذشته
خود برگردند ، همینها همراه آتشند و در آن جاوریدانند . خداوند
ربا را بنقصان و تاریکی و صدقات را بفرونی میبرد . و خداوند کفر -
پیشه آلوده بکنه را دوست نه بدارد . (برای فهم آیه وجهات تشبیه
به تفسیر رجوع شود) .

آثار و امتیاز ربا را از دیگر معاملات میتوان در این چند مورد طلب
خلاصه کرد ؛ ۱ - ربا برخلاف اصل ، مبادله است که هر فردی
فرآورده خود را بصورت پول یا کالا بر حسب احتیاج با فرآورده
دیگران تبدیل مینماید ۲ - با قدرت پول و سرمایه ، رباخوار هر
چه بیشتر سرمایه های عمومی را بسوی خود میکشاند و بدست میگیرد
و بمقیاس تمرکز سرمایه بدست رباخوار ، طبقات دیگر قدرت زنده گی
و تولید و سرمایه های معنوی را از دست میدهند ۳ - با شیوع ربا
سرچشمه های تولید طبیعی خشک و با اثر میماند و قیام اقتصادی که پایه
قیام اجتماع و فکراست فلج میگردد . ۴ - ربا منشا اختلاف و دشمنی

اسلام و مالکیت

آیه اول وضع منزی و عصبی افراد ربا خوار را (با وضع اجتماعی مجتمعی که اقتصاد آن مبتنی بر ربا خوار است) با تمثیل بارزی مینمایاند: اینها مانند دیوزدگانی (دیوانگان) اند که نمیتوانند پپای عقل و اراده خود برخیزند و قرار گیرند. این اختلال و ناموزونی در اعمال و حرکات از این ناشی شده که ربا را مانند بیع یا دیگر معاملات و عقود میپندارند؛ با آنکه بیع و هر

و جنگهای طبقاتی است که جوامع را منهدم می سازد. - قوای روحی و فکری ربا خوار در اثر بی نیازی از عمل و تدبیر، و دیگران در اثر احتیاج از نمو و رشد باز میمانند. با این آثار است که در اجتماع ربا خواری، استقلال روحی و اقتصادی و تضامن و تفاهم از میان میرود، و نمیتواند مستقل و مستقیم پپای خود بایستد.

۱- آن زمان ربا را مانند بیع میپنداشتند با آنکه از جهت ماهیت عقد و آثاریکه ربا دارد نمیتوان آنرا مانند بیع دانست. بیع تمليك عين با شرائط خاص است با آنکه ربا اصل سرمایه در ملک قرض دهنده باقیست بغلاوه سود. امروزه کسانی از مسلمانان میپندارند ربا مانند اجاره است. با آنکه اجاره از حیث ماهیت عقد، (قرارداد) و آثار مترتبه بر آن بکلی با ربا فرق دارد. اجاره تمليك منافع است بدون ضمانت مستأجر نسبت بعین (مگر در صورت اتلاف) با آنکه مدیون بمال ربوی عین مال و سود قراردادی (نه حاصل از مال را) بهر صورت باید برگردانند. و مانند مضاربه و قراض (یا شرکت تضامنی) هم نیست زیرا در مضاربه سود و زیان حاصل از سرمایه و کار، بسود و زیان هر دو طرف است نه يك جانب بنابراین از جهت ماهیت و آثار شبیه هیچیک از معاملات صحیح نیست چنانکه از جهت مورد معامله (کالا) هم مانند دیگر معاملات نیست

اسلام و مالکیت

مبادله‌ایکه بمصلحت طرفین واجتماع باشد حلال و قانونی میباشد ولی رباچنین نیست . پایان آیه اعلام عفو از گذشته و وعده آتش برای آینده رباخوار است .

آیه دوم پیشگوئی عاقبت رباست که روبه محاق (نقصان تاریکی ، نابودی ، تحت الشعاع شدن) میرود . ولی صدقات رو بافزایش و رشد میباشد ؛ رباخواران از نعمتها و سرمایه‌های ممنوی و مادی خود و دیگران سوء استفاده میکنند و آلوده به پلیدترین گناه است و رابطه محبت خدا و خلق از چنین مردمیکه کفر میورزند و نعمتها را کفران میکنند و آلوده بگناهند قطع میشود :
«ان الله لایحب کل کفار اثم» ۱

زیرا در معامله ربوی متعارف مبیع ثمن (پول) واقع شده ، که از وضع طبیعی و اقتصادی خارج گردیده و بصورت کالا و ثمن درآمده . قیام و استقلال فکری و عملی فرد واجتماع بر اساس قراردادهای و مبادلات صحیح اقتصادیست که در اثر آن تولید و توزیع باید منظم و عادلانه انجام گیرد و ربا چنین نیست ؛ لذا رباخواری موجب اختلال این اساس ، و اختلال استقلال و قیام افراد و مجتمع است . از آیه سوم سوره نساء : «لا تؤنوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاما» و آیه ۶ سوره مطففین (کم فروشان) ، «یوم یقوم الناس لرب العالمین» و این آیه ، «لایقومون ...» رابطه اقتصاد با قیام و استقلال فکری واجتماعی از نظر قرآن مبین است .

۱- معاملات صحیح از نظر اسلام آنستکه پیش از شرائط و حدود خاص مبتنی بر عمل و تولید باشد ؛ ربا چون رابطه با عمل متمرکز و تولید ندارد معامله نادرست و اقتصاد ربوی رو بمحاق میرود . در مقابل ربا صدقات است ؛ صدقات توزیع مال حلال بر حسب احتیاج

اسلام و مالکیت

بعد از این دو آیه (و آیه ای که در آن وعده پاداش به ایمان، عمل صالح، اقامه صلوة، ایتاء زکوة آمده) آخرین مرحله حکم قطعی ربی و فرمان الغاء سودهای ربوی است که از زمان جاهلیت بر عهده اشخاص مدیون باقیمانده بود :

« یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین . فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله و رسوله . وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون ولا تظلمون - آیه ۲۷۸ و ۲۸۹ سوره بقره »^۱

در این دو آیه بر مبنای تعهد ایمانی و تقوا دعوت شده که سرمایه داران و رباخواران سودهای ربوی را واگذارند ؛ این انقلاب اقتصادی را نخست قرآن از انقلاب فکری و معنوی و بدون

در راه حق و خیر میباشد که در نتیجه آن افتادگان برمیخیزند و قدرت فکری یا جسمی نیازمندان بکار میافتد و روابط اجتماع و تضامن محکم می شود. با همان مقیاس که رباخوار خون طبقات مولد و نیازمند را میمکد و بدن و دست و پای آنها را که باید بار زندگی خود و دیگران را بکشند لاغر میکند و در نتیجه قیام و استقلال و اقتصاد و رفقاء یا محاق (نقصان و تحت الشعاع واقع شدن) می رود : صدقات و حسن رابطه اقتصادی و دستگیری و محبت، فرد و اجتماع و اقتصاد را رومی آورد و نمو میدهد « و یربی الصدقات »

۱ - ای کسانی که ایمان آورده اید : از خدا پروا نگیرید! و آنچه از ربا بر عهده اشخاص باقیمانده را بگذارید ، از در حقیقت مؤمنید . اگر وانگذارید ، پس با خدا و رسولش اعلام جنگ کنید و اگر توبه کردید سرمایه های شما برای خودتان باشد نه بستم گزیده بکشید .

اسلام و مالکیت

شدت و تحمیل آغاز کرده تا اگر خود بحکم ایمان تن ندادند باید آماده جنگ و انقلاب خونینی باشند (بحیرب اشاره بچنگی خاص است که از دیگر جنگها و انقلابات اسلامی جدا است) چنگی با ، یا از جانب خدا و رسول برای حمایت از حق و عدل و نجات محرومین و بیچارگان . این جنگ تا برگشت این طبقه ممتاز ربا خوار از عمل خود و توبه آنها پیا خواهد بود ؛ اگر توبه کردند فقط سرمایه اصلی از آن آنها خواهد بود که نهستم کنند و نه موردستم واقع شوند .

سرمایه اصلی از آن آنها است مشروط بآنکه مدیون توانائی اداء آنرا داشته باشد ، و گرنه باید مهلت داده شود تا مگر توانا گردد :

«وان كان ذوعسرة فنظرة الى ميسرة وان تصدقوا خير لكم ان كنتم تعلمون» - آیه ۲۸۰ - بقره ۱۰۰ . ولی خیر و سود بیشتر در این است که از همان سرمایه هم چشم ببوشند و آنرا از صدقات بحساب آرند .

توجه و دقت در این آیات ، روش قرآن را در حل مشکلات و علاج بیماریهای نفسانی و اجتماعی مینمایاند ؛ چگونه بتدریج وبامتوجه ساختن انظار و هشیار کردن نفوس بزشتی و آثار و عواقب ربا خواری و بدون تحمیل و برافروختن کینه های طبقاتی این بیماری را از متن اجتماع و نفوس عامه ریشه کن کرد و نسبت به کسانی که در این کار خود پایداری کنند اعلام جنگ نمود که هیچ

۱- و اگر مدیون تنگمست باشد پس مهلتی دهید تا گتایشی

پیدا شود و اگر در گذرید و صدقه کنید بهتر است برای شما . اگر چنانکه باید دانا باشید .

اسلام و مالکیت

عمل منکر و حرامی را قرآن باینصورت و باین شدت منع نکرده.

تشخیص ربا آنچه از این آیات بصورت واضح و قطعی فهمیده میشود تحریم ربا و تشدید

در جلوگیری از آنست. متصود قرآن از کلمه «ربا» و تشخیص آن از دیگر معاملات سالم و حلال از چه راه است؟ از سه راه میتوان منظور قرآن را درک کرد و معاملات ربوی را از غیر ربوی تشخیص داد. اول فهم لغت «ربا» دوم معاملاتیکه باین عنوان در محیط و عصر نزول قرآن رائج بوده. سوم سنت ناشی از قول و عمل رسول اکرم و ائمه معصومین. در تطبیق اینگونه احکام مستند فقها جز این امور نیست.

از لغت ربا که بمعنای افزایش و تورم است و استعمال این لغت در مورد بعضی از معاملات، روشن میشود که معامله ربوی به آن دسته از معاملات اطلاق می شود که سرمایه خود بخود و بدون عمل مفید افزایش یابد، و چون معامله ربوی اغلب یا منحصراً در عصر ظهور اسلام از راه قرض پول بوده، از این نظر باید ربای ممنوع منحصر به ربای عاید از راه قرض پول باشد، ولی سنت گذاران اسلام که مفسر و مبین نظر قرآن بودند، قسمتی از معاملات را مشمول عنوان ربا دانسته و آن را تحریم کرده اند؛ مقیاس این قسم معاملات ربوی مبادله دو کالا با اضافه است که از یکنوع و مکیل یا موزون باشد^۱ بنا بر این ربا از

۱- کالاهای مکیل و موزون عموماً کالاهائی است که مورد احتیاج عامه و از مواد غذائی میباشد باینجهت در مبادله آن با مکیل یا وزن دقت بیشتری میشود، و عموماً دو کالای مکیل یا موزون از یکنوع در هر دو یک مقدار کار و قدرت بشری مصرف میگردد.

اسلام و مالکیت

نظر اسلام منحصر به قرض یا صرف که مبادله پول باریج است نمیباشد. برای حریم گرفتن از ربا (سودبری بی حساب و بدون عمل مفید) مبادله سلفی پول بپول بلکه کالا به کالای ممنوع را گرچه در مقدار یکسان باشند، و همچنین نسبه کالا به کالای ناهمگون را با سود (بنا بر احتیاط) تحریم کرده اند^۱.

از نظر اسلام جمع و گنجینه کردن زر و سیم ممنوع است

قرآن همچنانکه ربا را - که سودبری بدون عمل و موجب تمرکز ثروت و خارج شدن پول از مجرای اقتصاد صحیح است -

۱ - سلف فروختن مالی در زمه، و در وقت معین آینده در مقابل ثمن نقد، نسبه خریدن مال نقد در مقابل ثمن در زمه است؛ تحریم این نوع مبادلات که شرط گذشت زمان در آنها قید شده بنا بر ارزش گذشت زمان است «لا اجل قسط من الثمن». گرچه حرمت بطلان معامله در بعضی از این موارد را همه فقهاء اتفاق نظر ندارند، ولی نظر راجح فقهاء امامیه همین است که ذکر شده. آن افزایشی که از بکار انداختن سرمایه در راه تولید یا کار، حاصل شود ربح گویند. بنا بر این ربا، افزایش خود بخود و با جذب اموال دیگران و بدون عمل است ولی ربح افزایش در طریق عمل میباشد؛ «وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله» - روم آیه ۳۹ - آنچه پیش آید که در اموال مردم افزایش یابد، پس نزد خدا افزوده نمیشود. و در قرآن ربا در مقابل بیع بیان شده، بنا بر این از نظر قرآن ربا افزوده شدن ثروت از اموال مردم و بدون مبادله صحیح و بیع است.

اسلام و مالکیت

تحریم نموده ، بطور کلی جمع و ذخیره زروسیم را از هر طریق که باشد منع کرده ؛ تهدید و تعمیم این آیه تاویل بردار نیست ؛ و یا ایها الذین آمنوا ، ان کثیراً من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله ، و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ، یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و ظهورهم ، هذا ما کنزتم لانفسکم قد ذوقوا ما کنتم تکنزون - آیه ۳۴ و ۳۵ سوره توبه .^۱

۱ - شما ای کسانی که ایمان آورده اید (بدانید و متوجه باشید) بسیاری از احبار و رهبان (پیشوایان دینی یهود و نصاری) اموال مردم را بباطل میخورند و مردم را از راه خدا باز میدارند و آنکسانیکه گنجینه میکنند طلا و نقره را و آنها را در راه خدا انفاق نمیکنند ، پس بشارت بده آنها را بعد از بی دردناک ، روزیکه در آتش جهنم آن را تا بیده ، پس بآن بر بیشانی و پهلو و پشت آنها داغ گذارده شود ، این است آنچه برای خود ذخیره و گنجینه کردید ، پس بچشید آنچه را که خود در پی ذخیره آن بودید . این آیه گروندگان بدعت اسلام را از دو گروه بر حذر داشته ، یکی دنیا پرستانیکه در لباس دین در میآیند که هم بباطل و بدون خدمت و عمل مفید محصول کار و رنج دیگرانرا میخورند ، وهم در چهره دین و نمایندگی از خدا راه مردم را بسوی خدای بندند - صدمه میکنند - گروه دیگر آزمندانی که ذخائر و سرمایه های عمومی را برای خود ذخیره میکنند ؛ این دو گروه دین نما و مال پرست از جهت همکاری که باهم دارند و زیانی که به زندگی و استقلال اقتصادی و فکری و استعداد های مادی و معنوی مردم میزنند ، قرآن در یک آیه و یک ردیف آورده ، تاریخ قرون

اسلام و مالکیت

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه روایتی از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند گنجینه (جمع و ذخیره) کردن زروسیم را حرام کرده و با تفاق آن در راه خدا امر فرموده است.

از امیر المؤمنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود: وزائد پر چهار هزار درهم گنج است، خواه دارنده آن زکاتش را داده یا نداده باشد، و کمتر از آن نفقه است.

عیاشی نقل کرده که از حضرت باقر، از این آیه سؤال شد، فرمود: مقصود (از گنجینه کردن) بیش از دو هزار درهم است. اختلاف این دو حدیث در مقیاس گنجینه بر حسب اختلاف وضع زندگی و اقتصاد عمومی است، در حقیقت آنچه برای مصرف زندگی باشد نفقه و آنچه بیش از زندگی و معاش ذخیره شود و منظور همان جمع و نگهداری باشد مشمول عنوان گنجینه و بحسب ظاهر و سربح آیه و روایات مفسر این آیه، حرام است.

سوره «همزه» با آیات کوتاه، محکم، هر اس انگیز و

وسطای غرب زمین شاهد گویای همکاری این دو گروه و زیانهای مادی و معنوی و ستمهای آنهاست؛ آتش آزو حرص و خودخواهی آنها که از گذشته تاریخ و درد آنها شعله ور شده هنوز زبانه میکشد؛ فریبکاریها و ستمها و دروغهای آنها که در عین دعوت بخدا و تقوی در اعمال و رفتارشان آشکار است داغهای باطله ایست که در پیشانی و اعضای ظاهر آنها نمایان است؛ هر کس چشم بازی داشته باشد پیش از آخرت و محضر عدل پروردگار، شراره های آتش را در کانون درون این جهنمیان مینگرد، و بطلان ادعا و گفتارشان را در ظاهر جوارحشان می بیند.

اسلام و مالکیت

ضنین اندازش، آثار اخلاقی و اجتماعی و عواقب جمع و ذخیره ثروت را بیان نموده :

«و یل لکل همزة لمزة ، الذی جمع مالا وعدده ،
یحسب ان ماله اخلده ، کلا لینبذن فی الحطمة ...»^۱
با توجه باینگونه آیات ، هیچ کس نمیتواند اظهار شک و تردید نماید که خطرناکترین و منفورترین اعمال جمع و ذخیره و

۱ - ویل (عاقبت هول انگیز) برای کسانیست که با حرکات و گفتار و اشاره مردم را استهزاء میکنند و سبک میکنند ، (یا حقوق و شخصیت آنان را در هم می شکندند) آن کسانی که مالی گرد آورده و شماره اش کرده اند ، اینها می پندارند که مال آنها جاویدانسان ساخته ، این چنین نیست ، هرگز ، اینها در حطمه پرت و دور افکنده خواهند شد (پرتگاه خورد و پایمال کننده) .

بعد از این آیات ، قرآن جهنم و عذابیکه متناسب باروش و خوی این گروه است مینمایاند و گرفتار شدن آنها را بچنان جهنم و عذابی خبر میدهد . جهنمی که آنها را خورد و پایمال میکند ، آتشیکه برافروخته شده و از درون و برون سر میکشد . و از هر سو چنان فراشان میگردد که راه نجات بر آنها بسته میشود . این عذاب (دور افکنده شدن ، و پرت شدن در حطمه) چگونه و از چه برافروخته شده ؟ از آنجا که اینها بنحیال اینکه مال وسیله تأمین بقا است در گرد آوردن آن بهر وسیله همت گماشتند ، تا آنجا که بهره برداری آنان از مال در حد شماره و حساب آن درآمده (کارمال پرست با آنجا میرسد که بهره اش از جمع مال فقط دلخوش بمقدار و شماره آنست) ، اینها به اتکاء بقدرت مال خود را از دیگران ممتاز و برتر داشته و شأن و حیثیت دیگران را با عمز و لمزشان درهم میشکنند .

اسلام و مالکیت

تمرکز ثروت بخصوص زروسیم است پیشوایان اسلام هم نظری جزاین نداشتند. بنا براین مال اندوزی در میان مسلمانان پس از انحراف از اصول تعالیم اسلامی مانند دیگر انحرافات گشته، در کتب اسلامی و احادیثی که از پیشوایان اسلام رسیده خطر مال اندوزی بیش از هر خطری اعلام شده:

خصال از رسول اکرم (ص) نقل کرده: «دینار و درهم گذشتگان شمارا هلاک کرده و هلاک کننده شما میباشد».

مجمع البیان از رسول خدا (ص) نقل کرده: وقتی که این آیه «والذین یکنزون الذهب والفضة...» نازل شد، سه بار فرمود: **«تِبَّالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ»** نابود شود طلا و نقره. این سخن بر اسحاب گران آمد، عمر پرسید: پس چه مال و سرمایه‌ای را برای خود اتخاذ کنیم؟ فرمود: زبان ذا کرب و قلب شا کروزن با ایمان کمکار در دین.

کافی روایت کرده: از حضرت صادق (ع) سؤال شد و درجه اندازه مال زکاة واجب است؟ فرمود: مراد زکاة ظاهریا باطن است؟ گفت هر دو، فرمود: زکاة ظاهر در هر هزار (نقد و پول) بیست و پنج است، اما زکاة باطن آنستکه هر چه برادر مسلمان تو بان محتاجتر است برای خود بر نگزینی. خدا این اموال و سرمایه‌ها را بشما داده تا آنها را بمقصودی که در جهت آن قرار داده مصرف کنید و برای آن نداده تا برای خود ذخیره نمائید.

سند و شعار ابی ذر غفاری در برابر رباخواران قریش و غارتگران عرب که در چهره اسلام بر جان و مال مسلمانان می‌تاختند همین آیه: **«والذین یکنزون الذهب والفضة»**

اسلام و مالکیت

بود؟ این بزرگ مرد صحابی که تعالیم اسلام به دل و حاش
آمیخته شده بود برای هشیار کردن مسلمانان فریب خورده و
گمراه، از حقایق دین و هدفهای اسلامی این آیه و مانند آن و
روش رسول اکرم را در کوچه و بازار و مساجد شیرهای بزرگ
اسلامی بیاد می آورد؛ گاهی در کنار و در میان کاخهای با شکوه
والیان اموی این آیه را با بانگ بلند و شور انگیز تلاوت میکرد،
بعد از تبعد از کوفه به شام و از شام بمدینه و پیش از تبعد به ربه،
وارد دربار عثمان شد. زجر عا و شکنجه ها چنان در این پیر مرد
لاغر اندام اثر کرده بود که نمیتوانست پپای خود بایستد؛ عثمان
هم اجازه نشستن بوی نداد؛ در همان حال که به عصا تکیه داد
بود دید در برابر عثمان پولهای انباشته ایست که اطرافیان وی مانند
لاشخوار چشم بآن دوخته اند؛ اباذر: این چه مالیت؟ عثمان
صد هزار درهم است که از بعضی نواحی رسیده، میخواهم بهمین قدر
بآن افزوده شود تا بینم چه بایدش کرد!

اباذر: صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار؟

عثمان: معلوم است صد هزار درهم.

اباذر: آیا بخاطر نمی آوری که من و تو شب هنگام به رسول
خدا (ص) وارد شدیم چنان آنحضرت را افسرده و اندوهناک دیدیم
که بما توجهی نکرد، چون صبحگاه به محضرش رسیدیم او را خوشحال
یافتیم، از اندوه شب و خوشحالی روز از آنحضرت پرسیدیم .
فرمود: چهار دینار از فیثی مسلمانان باقیمانده بود که
تقسیمش نکرده بودم، بیم آن داشتم که مرگم فرارسد و آن نزد
من باشد، اکنون که آنرا تقسیم کردم (و به مستحقش رساندم) آسوده
خاطر شدم.

اسلام و مالکیت

عثمان بسوی کعب الاحبار که در کنارش نشسته بود متوجه شد و گفت: ای اباسحاق توجه میگوئی درباره کسیکه زکوة مال خود را داده آیا دیگر بر عهده او چیزیست؟

کعب: خیر، اگر چنین کسی خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود رویهم نهد بر او چیزی واجب نیست.

اباذر بیدرنک با عصای خود بر سر کعب کوفت و گفت ای زاده زن یهودی کافر! توجه حق داری که در احکام مسلمانان اظهار نظر کنی، سخن خداوند عزوجل از سخن تو راست تر است که میگوید: «والذین یکنزون الذهب والفضة...»

عثمان که از شدت خشم افروخته شده بود گفت ای اباذر، تو پیر و خرف شده ای و خورد از سرت رفته، اگر صحابه رسول خدا نبودی بیدرنک کشته بودمت.

اباذر: دروغ گفتی، ای عثمان! وای بر تو! حبیب رسول خدا بمن خبر داد و گفت: ای اباذر نه تو را میفریبند و نه تو را میکشند! اما خردم آنقدر بجای و باقیست که حدیثی را از رسول خدا پیادم میآورد: این حدیث درباره تو و قوم تو است.

عثمان: درباره من و قوم از رسول خدا چه شنیدی؟

اباذر: آری شنیدم که میگفت: «چون خاندان ابی العاص به سی مرد برسد، مال خدا را در میان خود دست بدست میگردانند، و دین خدا را وسیله خیانت و فساد، و بندگان خدا را به بندگی و خدمتگزاری خود میگیرند، با مردان

۱- کعب الاحبار از علمای یهود بود که به اسلام گروید و در دربار عثمان نفوذ یافت و از حاشیه نشینان وی گردید، از بیت المال مسلمانان منتهم بود و در احکام اسلام اظهار نظر میکرد.

اسلام و مالکیت

شایسته جنگ آغاز می کنند و از تبهاران حزب می سازند^۱ .
عثمان : ای گروه اصحاب محمد (ص) آیا هیچیک از شما
این حدیث را از رسول خدا شنیده است ؟
اطرافیان عثمان : خیر ، ما این حدیث را از رسول خدا
نشنیدیم .

عثمان : علی را بخوانید ! امیر المؤمنین علی آمد .
عثمان : ای ابا الحسن ، بشنو چه میگوید این پیر
دروغپرداز .

علی : ای عثمان ، دروغپرداز نکو ! من خود از رسول
خدا شنیدم که میفرمود : « آسمان سبز سایه نیافکنده و زمین
تیره در بر نگرفته صاحب لهجه ایرا راستگو تر از ایمی ذره ،
صحابیانیکه در مجلس حاضر بودند : علی راست میگوید
ما این سخن را از رسول خدا شنیدیم .

اباذر (در حال گریه) : وای بر شما ، همه شما بسوی این
مال گردن کشیده ، گمان دارید که من بر پینمبر خدا دروغ
میبندم (در حالیکه چشم بسوی آنها میگرداند) بهترین شما
کیست ؟

اطرافیان عثمان : تو میگوئی که تو بهترین مائی .
اباذر : آری ، حبیب رسول خدا در این جبه چشم از دنیا
بست . و آن جبه را اکنون من در بردارم و شما بدعتهای بسیاری
احداث کردید و خدا از شما بازخواست کننده است .

۱ - این متن حدیث است : « اذا بلغ آل ابی العاص ثلاثین رجلاً صبروا مال الله دولا ، و دین الله دخلا و عباد الله خولا . و العاصین حرباً ، و العاصقین حرباً . »

اسلام و مالکیت

عثمان : ای اباذر تو را بحق رسول الله سوگند میدهم که آنچه از تو میپرسم بر راستی جوابگوئی .
اباذر : اگر بحق رسول الله هم سوگند ندهی بر راستی جواب میگویم !

عثمان : از سرزمینها کجا را بیشتر دوست میداری که در آنجا باشی ؟

اباذر : مکه را که حرم خدا و رسول خدا است تا در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرگم فرارسد .

عثمان : نه ، تو را باین درخواست گرامی نمیدارم ؛ از میان سرزمینها کجا برای تو نامطلوبتر است ؟

اباذر : ربنه که بر غیر آئین اسلام در آن بسر میبرد .
(ربنه . دهکده کوچکی در سه میلی مدینه بوده که اکنون اثری از آن باقی نیست)

عثمان : بانسو روانه شو !

۱- شورای خلافت که در رأس آن مروان ابن حکم اشرفزاده اموی و مطرود اسلام بود ، رأی داد که اباذر تبعید شود . از این تبایس منقول است که بدستور عثمان در میان مردم اعلام کردند ؛ هیچ کس حق ندارد از اباذر مشابهت کند و با او سخنگوید ! مروان با گروهی از پاسبانان مرافق ، اباذر را از مدینه خارج کردند ، امیر المؤمنین علی و حسنین (ع) و عمار و عقیل برای مشایعتش از مدینه بیرون رفتند ، امام حسن خواست با اباذر سخنگوید ، مروان باناک زد ؛ ای حسن ! مگر نمیدانی امیر المؤمنین از سخن گفتن با او منع کرده ، اگر نمیدانی بدان ! امیر المؤمنین علی با تازیانه بر سر مرکب مروانها کوفت ، و باناک زد ، دور شو ! خدا زشترو با نشت

اسلام و مالکیت

اباذر که از مسلمانان صدر اول و گزیده اصحاب رسول خدا بود^۱ از ظاهر این آیه «والذین یکنزون الذهب والفضه» چنین

در کشف مروان سرافکنده و خشمناک برگشت تا به عثمان گذارش دهد؛ مردم با اباذر وداع کردند، آنگاه امیر المؤمنین در وداعش سخنانی باین مضمون فرمود: ای اباذر، تو برای خدا بخشم آمدی پس امیدت باو باشد؛ این گروه از ترس دنیای خود از تو بیمناک شدند، و تو برای دین خود از آنها اندیشیدی؛ اکنون آنچه برای آن از تو بیمناک شدند در دستشان واگذار و آنچه بر آن از آنها اندیشیدی همراه خود ببر؛ و هر که چه نیازمندند با آنچه تو بازیشان داشتی؛ و چه بی نیازی از آنچه منعت کردند؛ فردا خواهی دانست؛ کی سود برده است، و کی حسودانش بیشتر؛ اگر آسمانها و زمین بروی بندهای بسته باشد، پس از خدای بترسد، خداوند برایش گشایش فراهم میسازد؛ انس تو تنها بحق باشد و وحشتت از باطل؛ اگر تو دنیای آنها را می پذیرفتی تو را دوست میداشتند، و اگر قسمتی از دنیای آنها را مخصوص خود میکردی تأمینت میدادند. نقل از نهج البلاغه»

پس امیر المؤمنین بحسین فرمود: با عموی خود وداع کنید!

۱- اباذر در آن زمان ایمان آورد و مسلمانان اندک و بی پناه و پیوسته مورد آزار و شکنجه های کشنده اهل مکه بودند. اباذر نخستین فرد از میان قبائل عرب بود که دعوت اسلام را با جان و دل پذیرفت و بدون ترس از زورمندان قریش و مردم قبیله، اسلام خود را اعلام کرد. با آنکه عامه مردم بخصوص از قبائل بدوی پیرو قدرتند، چنانکه پس از قدرت اسلام و پیروزی مسلمانان قبائل

اسلام و مالکیت

فهمیده بود و عقیده راسخ داشت که يك فرد مسلمان حق ندارد بیش از رفع احتیاج مال اندوزد؛ مال (که مقیاس عمومیتش طلا و نقره است) چون بیش از احتیاج باشد در نظر او مشمول کفر می باشد (زیرا لغت کفر، ذخیره کردن بیش از احتیاج است) و روش رسول خدا و دیگر اصحاب خاص را مؤید ظاهر قرآن میدانست. امثال عمار یاسر و مقداد و سلمان فارسی که امیر المؤمنین علی را شاخص

پیابانی گروه گروه داخل دین خدا شدند - اباذر یگانه فرد از میان قبائل دور از مکه بود که با شنیدن دعوت اسلام و در حال ضعف و قلت مسلمانان به اسلام گرا نید؛ چنانکه از او نقل میکنند پیش از ظهور اسلام بنور عقل و فطرت از شرك و رسوم جاهلیت تبری جست و بتوحید و عبادت خدای یگانه روی آورد. از عبدالله ابن صامت منقول است که اباذر بمن گفت: ای برادر زاده! من سه سال پیش از آنکه رسول خدا را ملاقات کنم نماز میخواندم. سؤال شد: بکدام سمت؟ گفت بهر سو که خدا مرا میگرداند! اباذر در میان بیشتر مسلمانان نخستین فرد شاخص و بی مانند بود. رسول خدا درباره وی فرمود: «خدای رحمت آرد اباذر را تنهاراه می رود، تنها می میرد، تنها برانگیخته می شود!» برای اباذر با اندک سازش و سکوت همه چیز فراهم بود، ولی در حال تبعید، در میان بیابان خشک و سوزان، گرسنه و بی کفن چشم از دنیا پوشید و دختر بیچاره اش جنازه او را بر سر راه گذارد؛ ابن مسعود و همراهانش که از مکه بر میگشتند بر او نماز خواندند و دفنش کردند. او باین حال و با آن سوابق چشم از دنیا پوشید، ولی شراره ایمان و عدالتخواهی او زبانه کشید و بصورت انقلاب خونینی در آمد که نخست خلیفه را بخون کشید، سپس دولت انقلابی امیر المؤمنین علی از این میان سر بر آورد!!

اسلام و مالکیت

کامل دین و ولایت بر مسلمین میدانستند، با اباذر هم عقیده بودند؛ اینها آنچه از بیت المال یا از راه دیگر بدستشان میرسید به اندازه رفع حاجت برای خود نگه میداشتند و مازاد را میان قراء مسلمین تقسیم میکردند؛ گاهی هم برای مخارج یکسال عائله خود ذخیره میکردند؛ روش خلفاء پیش از عثمان نیز چنین بوده است.

در زمان عثمان که رانده شدگان عرب که از روح اسلام و تعالیم آن نا آگاه بودند بسر کار آمدند و بر حسب خوی مالپرستی خود سنت گذشتگان را نادیده گرفتند و آیات قرآن را تاویل کردند تا آنجا که کعب الاحبار همان یهودی نو مسلمان در مجلس رسمی فتوا دهد که هر فرد مسلمانیکه زکات مال خود را بدهد میتواند خشتی از طلا و خشتی از نقره روی هم گذارد!

اباذر و همفکران و همقدمان او میکوشیدند که وضع را بر طبق کتاب و سنت تغییر دهند و عثمان را وادار کنند تا بیت المال میان مسلمانان از هر نژاد و هر طبقه ای باشند بتساوی تقسیم شود و از گنجینه کردن جلو گیری نمایند. اباذر و همفکران او حق داشتند زیرا که آیات قرآن با قلب و روحشان آمیخته شده بود و اسلام را چنانکه بود و نظر داشت فهمیده بودند!

امثال کعب الاحبار نیز حق داشتند؛ زیرا بخصالت نفسانی خود دین را تا آنجا حق میدانستند که با تمایلات قدرتمندان و ثروتمندان موافق باشد!! خلیفه بیچاره هم در میان این دو نظر متضاد متحیر بود و راه جمعی میان این دو نظر بداشت. در آخر کار هم منلوب گروه دوم شد و حاشا! راهم پای آن داد و رفت و عالم اسلام را در میان فتنه و آشوب گذارد!

اسلام و مالکیت

هنوز هم مسلمانانی در میان صراحت قرآن، وقتوای پیروان کعب الاحبار متحیرند؛ شکفت انگیز است که بعضی از مفسرین ما قد قرطبی کوشیده اند تا بهر صورت آیه را تاویل کنند؛ همین مفسر میگوید: این آیه راجع به مسلمانان فقیر صدر اول بوده؛ آیا این نظر با اطلاق و صراحت آیه تطبیق میکند؟ مگر قرآن برای یکزمان و یک گروه نازل شده؟ تا همینکه آنها مستغنی شدند آیه نسخ شود.

اینها گویا قرآن را برای جهان و پیامبر اسلام را رحمة - للعالمین نمیدانند. مگر همان مسلمانان فقیر چون ثروتمند شدند بمیزان افزایش ثروتشان ایمان شان کاسته نشد؟ مگر وقتی که آنها ثروتمند شدند گروه گروه مردم مسلمان اطراف جزیره و جاهای دیگر با آب و علف بسر نمیبردند؟!

تجارت در حقیقت وساطت در میان تولید
تجارت محدود و مشروع
و توزیع میباشد و تاجر وسیله ایست که
کالاهای تولید شده را بمصرف کننده

میرساند؛ باین جهت تجارت از لوازم اقتصاد توسعه یافته است، و پیشرفت آن نشاندهنده پیشرفت اقتصادی اجتماعات است. در اصل لزوم تجارت در گردش اقتصادی بحثی نیست. بحثی که در قرن ۱۰- بر در گرفته و نتایج هائیکه اظهاره میتود بیستر در این مسئله این وساطت آیا باید مانند گذشته آزاد باشد یا محدود و منحصراً بدولت گردد؛ این دو نظر مانند علاقه مالکیت در مقابل هم قرار گرفته. بشر اول مخصوص و از لوازم آزادی مالکیت است. پس آنست که از نظر اقتصادیون انشراکی متأسر بآیه دارند تا امامان میمانند. البته اکنون (سوسیالیستها) با آنکه در مورد

اسلام و مالکیت

مالکیت خصوصی و تجارت آزاد متفقند در انحصار هر گونه تجارت بدولت اتفاق نظر ندارند. تنها کمونیستها هستند که هر نوع تولید و توزیع را ملی و منحصر بدولت میدانند.

در این تردیدی نیست که تجارت آزاد و نامحدود چنانکه زندگی گذشته بشری و کشورهای سرمایه‌داری نشان می‌دهد مانند مالکیت نامحدود پدید آورنده طبقات متضاد و موجب بحرومیت اکثریت و تجاوزات و سرمایه‌داری بی‌حد می‌شود. با همه تبعات و آثارشومیکه مالکیت و تجارت آزاد در بردارد آیا انحصار و سائل تولید و توزیع بدست دولت راه حل نهائی مشکلات و موجب پیشرفت اقتصاد عمومی و توزیع صحیح و آسایش و رضایت عمومی میباشد؟ همینکه توزیع مانند تولید منحصر بدولت گردید باید دستگاه دولت هر چه بیشتر توسعه یابد و برای نگهداری و اداره آن بودجه‌های سنگین و مأمورین و مراقبینی لازم است که باید زندگی و رفاه همه اینها تأمین شود و با این شکل که همه دستگاههای تولید و توزیع در انحصار دولت در آید اکثریت بلکه همه مردمیکه قدرت عمل دارند عضو دستگاه دولت می‌شوند و در این صورت دیگر طبقه و ملتی نمی‌ماند که دولت برای آنها باشد! چنین دولتی تشکیل می‌شود از طبقات اداری، نظامی، کارگران و مدیران تولید و کارمندان توزیع که مجموع اینها بصورت یک طبقه بنام دولت درمی‌آید که باید زندگی و رفاه آنها همه تأمین گردد، و چون حقوق و مزد دستگاهها و ادارات توزیع تأمین شده است هیچ محرکی برای یافتن مشتری و بازارهای داخلی و خارجی وجود ندارد و مسلم جز در موارد ضروری که مصرف‌کننده در پی خرید می‌رود بازار فروش گرمی برای مصرف‌کالا-

اسلام و مالکیت

های تولیدی پدید نمیآید و در نتیجه هم قدرت و افزایش تولید، رو بنقصان می رود و هم سودیکه گرداننده دستگاه عظیم حکومت باشد بدست نمیآید و دولت ناچار است که قیمت کالاها را برای جبران کمبود خزانه دولت پیوسته بیافزاید و این خود مالیات های سنگین و غیر مستقیمی است که بر زندگی مصرف کنندگان تحمیل می شود و مسلم است که با جابجا شدن انسانها و تبدیل مشاغل غرائز و نفسیات بشری تغییر نمیکنند؛ بشر همان بشر و غرائز همان غرائز است؛ نتیجه این تغییرات سلب قدرت از دست گروهها و پایه گذاری قدرت سرمایه داری مقتدر و بی چون و چرای دولتی میباشد، که بدون رقابت و بر حسب مصالح صلح و جنگ و سیاست داخل و خارج خود بهر قیمت و در هر شرائط که خود بخواهد و مقتضی بدانند کالاها را مصرفی را بفروشد. نتیجه نهائی انحصارات دولتی سوء استفاده مأمورین، عدم قدرت کنترل، شیوع قاچاق، تورم دستگاههای بازرسی و پلیسی میباشد.

از این مشکلات گذشته، برای بشر چیزی مطلوبتر از آزادی نیست و این آزادی جز در حدود حقوق دیگران نباید محدود شود؛ با نظر باین حقیقت و واقعیت انکارناپذیر سلب آزادی بشر در هر شأنی از شئون حیات چنان ظلمی است که نمیتوان آنرا نادیده و سهل گرفت. خواه سلب آزادی دیگران از جانب طبقه ای باشد یا دولتی؛ در میدان عمل و اندیشه آزاد است که استعدادها و ذوقهای بشری که با ارزشترین سرمایه های طبیعی است ظاهر می شود؛ از این جهت آزادی در سر لوحه حقوق بشر از طرف نظام خلقت و دعوت پیامبران و اعلامیه حقوق بشر قرار گرفته، و با هیچ توجیه و بیانی حق آزادی در عمل و کار را در حدود قانون و حقون دیگران نباید

اسلام و مالکیت

سلب کرد. اقتصاديون و صاحبان نظریه‌ایکه بشر را در حد يك موجود اقتصادی ارزیابی میکنند و از این دریچه مینگرند باین حق اصیل و اولی توجهی ندادند.

فقه اسلامی با الفاء مالکیت خصوصی منابع عمومی و طبیعی و تحریم ربا و منع از گنجینه (به نص قرآن) و شرائط و حدودیکه برای بایع و مشتری و ثمن و مثنی مقرر داشته، تجارت را در مرز محدود حقوقی، آزاد گذارده و انحصار تولید و توزیع را به طبقه خاص یا دولت جز در موارد خاصیکه مصلحت عامه اقتضاء نماید ممنوع کرده و مقیاس کلی تصرفات و مبادلات و حقوق مالی در این آیه بیان شده :

«یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً»
آیه ۲۹ - سوره نساء، ۱

۱ - ای کسانیکه ایمان آورده اید، اموال خود را در میان خود بباطل نخورید، مگر اینکه تجارتنی از روی تراضی شما باشد و خود را نکشید، چه خداوند پیوسته بشما مهربان است. چون خوردن و تغذیه مهمترین و کاملترین تصرف در اموال است نهی از آن نهی از هر گونه تصرفی است که بیشتر منتهی بخوردن می‌شود. باطل مفاد آن حق است، تصرف و خوردن بباطل آنستکه ناشی از عمل مفید و دفع نباشد؛ ظاهر استثناء تجارت مانند عموم جمله های استثناء، اتصال است. (مستثنی که تجارت از روی تراضی است، داخل مستثنی منه که خوردن بباطل است، می‌باشد) اگر تجارت و اموالیکه از این راه بتصرف می‌آید بهر صورت تصرف و خوردن بباطل بدانیم استثناء منقطع و بر خلاف ظاهر است.

اسلام و مالکیت

این آیه با اشاره به وضع اولی اموال، هر تصرف و تملک به باطل را تحریم کرده و تجارت با تراضی را استثناء نموده .
اضافه اموال بهمه مخاطبین «اموالکم» و بیان «بینکم» برای توجه دادن بوضع اولی و طبیعی اموال است ، که اموال - چه سرمایه های طبیعی و چه فراورده های اجتماعی - از آن همه است و باید در میان و در دسترس همه باشد ، تصرف خصوصی و تملک فردی به باطل و بدون حق جایز نیست ؛ این حق آنگاه برای

این با جمله کوتاه «اموالکم بینکم» به دو مرتبه مختلفه علاقه انسان به اشیاء و حکم هر مرتبه ای اشاره دارد؛ مرتبه اول علاقه به مالیت اشیاء است در این مرتبه هر چه مورد ضرورت و احتیاج باشد چون بشر بآن متمایل می شود دارای عنوان مالیت میگردد این ارزش مالی اشیاء است. این ارزش در وجود انسان و رابطه با موجودات مورد علاقه پیدا می شود . آنچه وسیله رفیع احتیاج باشد یا در یکی از حواس ظاهر و باطن انسان اثر مطلوب گذارد دارای ارزش مالی است اگر انسان نباشد این مالیت معنا و مفهومی ندارد. با وجود انسان رنگها و طعمها و آهنگهای مطلوب انسان که در صفحات طبیعت یا صنعت است ارزش مالی می یابند. اینگونه اشیاء که مورد علاقه و میل است مخصوص فرد یا طبقه ای نیست و همه در آن شریکند «اموالکم» پس از این وضع و علاقه اولی و پس از آنکه انسان بصورت اجتماع درمی آید و مبادلات پدید می آید، اموال در بین واقع می شود و بصورت مبادله در می آید، در این مرتبه هر کس مالی را تصرف کند و در معرض مبادله قرار دهد باید اثر حق خاصی در آن مال ایجاد کند و بر اساس حق تصرف نماید. «بینکم بالباطل» . مرتبه اول مال است و مشترک در مرتبه دوم ملک است و معینی بر حق ؛

اسلام و مالکیت

اشخاص محقق می‌شود که عمل نافع و عقلانی در این تصرفات صورت گیرد. نتیجه اینکه: حق اعتباری تصرف و تملك، در حد حقیستکه بمقیاس عمل نافع در اموال صورت گیرد، آنکه در آیه تجارت ناشی از تراخی استثناء شده؛ زیرا تجارت با آنکه اثر مستقیم و ثابتی در ارزش دادن و یا مفید ساختن اشیاء ندارد و کار تاجر این است که کالاهای مفید و با ارزش را در دسترس مشتری و مصرف کننده قرار میدهد و از این کار سود میبرد. و این سود هم مقیاس محدودی ندارد، ولی در گردش اقتصاد و تأمین زندگی و تقسیم کار، بطور کلی تجارت مفید و بالازم است.

شرائط و حدودیکه فقه اسلامی برای متعاملین و ثمن و مثن و صحت معاملات مقرر داشته بیشتر یا همه آن از سرچشمه قرآن و همین آیه گرفته شده؛ معاملاتیکه در آن هیچ عمل مفید و مثمیری نباشد مانند ربا، قمار، بخت آزمائی، و معاملات ضرری بحال فرد و اجتماع و غرری در ثمن یا مثن و اجباری مستقیم و غیر مستقیم از تصرفات باطل و غیر مشروع است. تجارت ناشی از تراخی آنستکه متعاملین از هر جهت بوضع ثمن و مثن و آثار معامله مطلع باشند و با فهم و درک صحیح بآن رضایت دهند و با آنکه عموماً تجارت جز از روی قصد و رضایت طرفین نیست، قید تراخی برای شمول و عموم باید باشد؛ یعنی هیچ نوع اکراه، سلطه‌ای مباشر یا غیر مباشر نباید در میان باشد و بقرینه «اموالکم» و «بینکم» رضایت عموم و اجتماع مورد نظر است؛ هر معامله و تجارتیکه بزیان اجتماع و عدم رضایت عامه و با اکراه سرمایه داران باشد غیر مشروع است.

ولا تقتلوا انفسکم، گویا اشاره به اثر نهائی خوردن و تصرف

اسلام و مالکیت

و تملك بباطل می باشد چه محرومیت و تضاد طبقاتی و جنگ و کشتاری که در نفس و متن اجتماع پیش می آید از آثار بارز باطل خوری و تجارت های غیر رضایت بخش و زیان آور است.

در آیه دیگر بصورت دیگری باطل خوری و آثار آن را بیان میکند :

و لاتأكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام
لیأكلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون - سوره بقره
آیه ۱۸۸

۱- « اموال خود را که در میان شما است بباطل نخورید ، بصورتیکه آن مال را بسوی حکام احاله و روانه هیکنید (دلدلو به چاه حکام میریزید ، یا بوسیله آن بحکام تقرب میجوئید) تا بناحق و بگناه قسمتی از اموال مردم را بخورید با آنکه میدانید ... »

در این آیه بیش از مرحله تحول مال به ملک و حکم هر یک (که در آیه گذشته بیان شد) به دو مرحله خطیر دیگر اشاره دارد ، نتیجه تصرف بباطل و تکامل آن این است که باطل خوران همدست با حکام میگردند و آنها با حکام طبقه خاصی تشکیل میدهند که اموال مردم را با جور و ستم میخورند ، در این مرحله حکام از وظیفه اصلی حکومت خارج می شوند و بصورت طبقه خاص سرمایه بران درمی آیند ، و باطل خوری مبدل به ستم پیشگی و تجاوز می شود ، و پیوستگی و عدم طبقه که « اموالکم » اشاره بآن است ، به دو طبقه جدا که « فریفاء و « اموال الناس » مشعر بر آنست ، تبدیل میگردد .

بعضی از مفسرین باطل را مرادف با تجاوز و غصب ، و حکام را مرادف با قضات دانسته اند . با آنکه هر دو کلمه از معنای مورد نظر آنها اعم است .

اسلام و مالکیت

بیان و تصویر این آیه را میتوان چنین دریافت : چون بناحق خوردن اموالیکه دراصل برای همه است ، غیر عادلانه و غیر طبیعی است و بوسیله قدرت و فشار بر طبقات محروم میتواند ادامه یابد ازاین رو مفتخواران با دادن مقداری از اموال و ریختن آن بچاه طمع طبقه حکام باید پشتیبانی آنها را جلب کنند : درپی این همبستگی سرمایه جویان باطل خوار با طبقه حکام است که طبقه واحدی در برابر دیگر مردم شکل میگیرد و در يك اجتماع دو طبقه در برابر هم قرار میگیرند و حکومت که برای اداره و سرپرستی و فصل اختلافات پدید آمده بود قدرت زورگو و تحمیلی و همبسته با چپاولگران میگردد. بنا بر این واقعیتی که قرآن به آن اشاره کرده اینست که اساس حکومت طبقه ای که هدفش مال اندوزی و سرمایه داریست تصرفات بناحق و خوردن اموال به باطل است. اگر در روابط اقتصادی اجتماع تصرف و تماك از لوازم حقوق حقه باشد و بر همین مبنا معاملات و تجارت انجام گیرد قدرت سرمایه داری و تضاد اجتماعی پایه نمیگیرد ؛ مشخص و مبین این حقوق همان شرائط و حدودیست که فقه اسلام برای تحدید دشمن و دشمن و بایع و مشتری و عقود قرارداد و درمرز این حدود حق تجارت را مانند دیگر حقوق آزاد گذارده .

نظر عمومی اسلام همین است که آزادی درمرز حقوق باشد و حقوق در محیط آزاد ، نه آنکه برای تأمین حق فرد یا گروهی به حق دیگر یا حقوق دیگران تجاوز شود .

اسلام با بیان حقوق و حدود افراد و طبقات اجراء این حقوق و حدود را نخست بعهده ایمان قلبی ، سپس در مسئولیت حاکم و دولت اسلامی واگذار کرد ، و نظارت دولت را در همه امور

اسلام و مالکیت

لازم شمرده .

امیر المؤمنین، علی علیه السلام در عهد نامه والی مصر (اشتر نخعی) درباره تجار و صنعتگران (صاحبان صنایع) چنین مینویسد :

« پس وصیت مرا در باره تجار و صاحبان صنایع بپذیر و نسبت با آنان بخیر وصیت نما؛ چه درباره آنان که در یک جا اقامت دارند و چه آنانکه مال و سرمایه خود را برداشته در حجر کنند؛ و چه آنها که با نیروی بدن خود کار میکنند؛ چه اینها ماده‌های منافع عمومی و وسائل بهره و آسایشند، اینها از راههای دور و باراندازهای بیابانها و دریاها و دشت و کوه مواد حیاتی و وسائل همیشه جلب میکنند، از جاهائی که عامه مردم در آنجاها بهم دسترسی ندارند، و هر کسی قدرت گذاردن پای جرات با آنجاها ندارد. وصیت مرا درباره اینها بپذیر و از اینها نگران مباش زیرا اینها اهل سلم و امنیت و صلحند و از بند و بستهای سیاسی و توطئه برکنارند. خود باید بکارها و گرفتاری آنها چه آنها که در محضرت هستند و چه آنها که در اطراف بلاد بسر میبرند رسیدگی کنی !

ولی با آنچه گفته شد، ای مالک این راهم بدان که در بسیاری از این طبقه خوی سختگیری و تنگ نظری خارج از حد و حرس بجمع ثروت و سود بری قبیح ریشه دارد، اینها دچار خوی احتکار منافع عامه و زور گوئی و تعدی در معاملات میباشند، و این روشها و خویها درعای تجاوزه و زیان بمامه، و عیب بر والیان است .

ایمالک ! از احتکار جلو گیری کن زیرا رسول خدا صلی الله

اسلام و مالکیت

علیه و آله خود از آن جلوگیری کرده ، و باید خرید و فروش سهل و آسان انجام گیرد ؛ بر موازین عدل و ترخهای خاص بطوریکه اجحاف به هیچیک از مشتری و بایع پیش نیاید . پس از آنکه دستور جلوگیری از احتکاردادی ، هر کس بچنین کاری دست زد چنان عقاب و تنبیهش کن که دیگران عبرت گیرند (بدون زیاده روی در تنبیه آنان) .

این عهدنامه مسند و متقن اسلامی دخالت دولت صالح و حاکم را در امر تجارت جائز و در موافقی لازم شمرده ؛ بخصوص لزوم جلوگیری از احتکار و زیر نظر داشتن نرخ کالاها و تعیین قیمتها در این فرمان تصریح شده است .

حق دخالت حاکم عادل اسلامی در امور روابط تجارت و معاملات ، بیش از نصوص خاص مستند بقاعده عقلی و شرعی و لازم است ؛ این قاعده حق تصرفات و مالکیت و معاملات را محدود بمصلحت و عدم ضرر بفررد و اجتماع مینماید . تشخیص حد ضرریکه حق مالکیت و تصرف و قاعده سلطه را محدود میکند بعرف عموم و اگذار شده است .^۱

۱ - قاعده لاضرر ، هم از عقل و مجموع احکام معاملات و حدود آن استفاده می شود و هم مدرک خاصی دارد ؛ در کتاب کافی و تهذیب ، از ابن بکیر ، از زرارة ، از امام محمد باقر علیه السلام چنین آمده «سمره بن جندب درخت خرمائی در محوطه خانه مسکونی یکی از انصار داشت ، چنانکه گاه و بیگاه و بدون اجازه صاحبخانه وارد خانه میشد و بسوی درخت خود میرفت مرد انصاری از سمره خواست که هنگام ورود بنخانه اش کسب اجازه کند ، سمره به درخواست وی اعتناء نکرد ، مرد انصاری شکایت نزد رسول خدا نمود . آنحضرت